

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

این روایت شریفه که در مورد واجبات بر اعضا و جوارح است که یک مقدار عمده‌اش را خواندیم، آنچه که خدای تبارک و تعالی بر قلب انسان واجب کرده، بر اعضا و جوارح انسان واجب کرده، که عرض کردم مطلبی است که غالباً از او غفلت داریم و غالباً آنچه که خداوند بر این اعضا واجب فرموده را توجه نداریم و این اعضا و جوارح را از آن واجبات خودشان دور کردیم، تا رسیدیم به اینجا، که امام (علیه السلام) می‌فرماید خدای تبارک و تعالی در بعضی از آیات قرآن می‌فرماید: ما فرضه الله علی القلب و السمع و الابصار ...، اینها را در یک جا جمع کرده. عرض کردم این روایت یکی از روایاتی است که هر قسمتش را امام مستند به قرآن کریم می‌کند، چرا بر دست چیزی واجب است به استناد به آیات قرآن، بعد گوش، چشم و ...

حالا در این قسمت امام می‌فرمایند خداوند آنچه را که بر ما فرض علی القلب و البصر و اللسان فی آیه آخری، دو تا آیه را می‌آورند که می‌فرمایند اینها در آن جمع شده، یکی این آیه 22 سوره فصلت «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» بعد امام می‌فرماید یعنی بالجلود الفروج و الافخاذ، این آیه شأن نزولش این بوده که چند نفر از کفار قریش نشسته بودند صحبت می‌کردند یکی از دیگری پرسید که این حرفهای ما را خدا می‌شنود؟ دیگری گفت اگر آهسته بگوئیم نمی‌شنود ولی اگر بلند بگوئیم می‌شنود، سومی گفت خدایی که صدای بلند را می‌شنود آهسته را هم باید بشنود و الا آن خدا نیست، این حرفها بین‌شان رد و بدل شد و این آیه شریفه نازل شد «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ» مضمونش این است که شما گمان به این دارید که کارهایی که انجام می‌دهید خدای تبارک و تعالی نمی‌داند و مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ شما گناهان‌تان را مستور نمی‌کنید أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ و لَا جُلُودُكُمْ، اینطور نیست خوف از این داشته باشید که روز قیامت این سمع، بصر و حتی پوست انسان که حالا جلود را خود امام تفسیر کرده به فروج و افخاذ، نه این پوست ظاهری، مراد از جلود فروج است حالا این هم از جاهایی است که علی الظاهر در کتب لغوی جلد به معنای فرج نیامده به معنای همان پوست است منتهی امام اینجا می‌فرمایند مراد این است.

ما قبلاً هم عرض کردیم که گاهی در بعضی از آیات ائمه ما به عنوان ظاهر یک لفظ یا به حسب عرفی یا به حسب لغوی یک معنایی می‌کنند، مثلاً در جایی که مسئله‌ی تبعیض در کار هست می‌فرمایند لمكان الباء، باء تبعیضیه آمده در مورد مسح بعض سر اما گاهی اوقات اینطور نیست یعنی یک اعمال تعبد است، جلود در اینجا مراد فروج و افخاذ است کما اینکه در مورد حفظ فرج در آنجا آن نکته‌ای که هفته‌ی گذشته عرض کردیم.

آیه می‌فرماید شما اگر گناهان‌تان را مستور می‌کنید به این جهت نیست که خوف از این دارید که این سمع و بصر و جلود روز قیامت شهادت بدهند، بلکه وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ شما گمان به این دارید که خدا نمی‌داند آن کاری که شما انجام می‌دهید، علم خدا را شما انکار می‌کنید، گویا می‌شود گفت از آیه استفاده کنیم که خود همین هم برای آن مشرکین هم

مفروض بوده که امکان اینکه این سمع و بصر و فؤاد بتوانند شهادت بدهند وجود دارد منتهی اینها یک مرتبه‌ی بالاتری را انکار می‌کردند، علم خدا را نسبت به اعمال بندگان انکار می‌کردند، حالا شاهد این است که این چند مورد را در یک جا جمع کرده خدای تبارک و تعالی.

یا آیه بعد می‌فرماید وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، همه را در یک جا جمع کرده، فهذا ما فرض الله على العینین من قض البصر و هو عملها و هو من الايمان، چون در جلسه قبل ما فرض الله على العینین را مطرح فرمودند، بعد می‌فرماید و فرض على الیدین، حالا بر دست چه چیز را واجب کرده؟ آن لا یبطش بهما إلی ما حرم الله أخذ بما حرم الله نکند، آنچه که حرام است نگیرد، آنچه که حرام است دستش را به طرفش دراز نکند، حالا این بطش به معنای اخذ شدید است، خود بطش به معنای اخذ با شدت است، گرفتن با شدت را عرب می‌گوید بطش، چون آنچه که خدای نکرده در باب گناهان است یا شهوات بطنی یا شهوات فرجی، خوردن و غیر خوردن انسان با شدت به سراغش می‌رود، آنکه می‌خواهد مال حرام را بخورد اخذ شدت می‌کند و لذا دیدید گاهی اوقات یک کسی برای به دست آوردن مال حرام چه تلاش‌هایی می‌کند و همچنین در دیگر شهوات. می‌فرماید خدا بر دست واجب کرده که ما حرم الله را اخذ نکند، دستش را سراغ مال حرام نبرد یا مورد حرام، هر چه که حرام است، آنچه که خوردنش حرام است، آنچه استفاده کردنش حرام است، و آن یبطش بهما إلی ما أمر الله عزوجل، آنچه خدا واجب کرده را انسان اخذ به او کند، و فرض علیهما من الصدقة از واجبات بر دست صدقه است و صله رحم.

حالا صله رحم را چطور به عنوان فرض بر یدین می‌شود تفسیر کرد؟ این است که اگر انسان با رحم خودش دستی داد یا دستی به یتیم از ارحام خودش کشید این هم باز از موارد ما فرض الله على الیدین است و الجهاد فی سبیل الله، باز و الطهور للصلوات، یعنی اینکه انسان برای نماز وضو می‌گیرد در حین وضو دارد ما فرض الله على الیدین را امتثال می‌کند، غیر از اینکه حالا وضو یک شرطیتی برای نماز دارد و اگر نباشد نماز انسان باطل است غیر از او خود همین که دارد تطهیر می‌کند یدین را و لذا می‌شود گفت سرّ اینکه سفارش شده که دائماً با طهارت باشید، خود اینکه طهارت نفسانی آثار زیادی دارد، این در سیره‌ی بزرگان بوده، ما هم سعی کنیم که این کار را داشته باشیم و هیچ وقت بدون طهارت نباشیم، حتی انسان وقتی می‌خواهد بخوابد که مستحب است با وضو باشد، از خواب برمی‌خیزد، اگر هم نمی‌خواهد نماز بخواند بلا فاصله با طهارت باشیم، مطالعه می‌کنیم با طهارت باشیم، غذا می‌خوریم با طهارت باشیم، این را جزء برنامه‌ی زندگی خودمان قرار بدهیم.

حالا غیر از اینکه برای انسان یک نورانیّت می‌آورد، به تعبیری که نورّ علی نور در روایات وارد شده، غیر از اینکه برای انسان یک آرامشی می‌آورد خود اینکه شما این دست را با طهارت نگه داری، این قیامت به نفع شما شهادت می‌دهد و کمک انسان می‌کند، لذا این والطهور للصلوات که در این روایت آمده، بعد می‌فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ...

تا حالا ما این آیه را زیاد خواندیم و فکر می‌کردیم فقط از این آیه شرطیت وضو برای صلاة استفاده می‌شود اما ببینید چه نکته‌ای را امام معصوم استفاده می‌کند که این فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ. دست قبل از اینکه به عنوان شرطیت للصلاة باید شسته شود خود دست به عنوان خودش یکی از واجباتی که ما باید برای آن انجام بدهیم این است که با طهارت نگهش داریم، دست، صورت و بقیه‌ی اعضا، تا دنباله‌ی روایت.

کلام مرحوم نائینی در مجهول التاريخ

در مجهول التاريخ فرمایش نائینی را عرض کردیم و مطلب خودمان را هم عرض کردیم، یک نکته‌ای در فرمایش مرحوم آقای خوئی قدس سره وجود دارد که مناسب است عرض کنیم؛ ما در مورد این روایت الماء إذا بلغ قدر کرّ لم ینجسه شیء خلاصه‌ی

عرضمان این شد که این روایت اصلاً صورت شک را نمی‌خواهد متعرض شود. آب اگر به اندازه‌ی کُر شد لم ینجسه و مفهومی این است که ما لا یكون کراً ینجسه، اما ما لا یعمل أنه کراً نه منطوق دلالت دارد و نه مفهوم.

باز به عبارت دیگر کسی در ذهنش نباید که مفهوم این روایت دو مصداق دارد، ممکن است شما در ذهن شریف‌تان آمده باشد و لعل نائینی هم در ذهنش همین است که إذا بلغ کراً لم ینجسه، مفهومی دو مصداق دارد، لا یكون کراً، لا یعمل أنه کراً، بگوئیم چه اشکال دارد که مفهومی هر دو را شامل شود در نتیجه بگوئیم در جایی که لا یعمل أنه کراً این هم با ملاقات نجس می‌شود، روایت می‌گوید فقط ملاقات یک فرض را در طهارت نگه می‌دارد و آن جایی است که کُر بودنش مسلم باشد.

جواب این است که این روایت اصلاً در مقام بیان صورت شک نیست، این روایت می‌گوید اگر به حد کُر رسید لم ینجسه و مفهومی به نظر ما فقط در آنجایی است که لا یكون کراً، روی همان قاعده‌ای که مرحوم عراقی آمد بیان کرد اگر در منطوق صحبتی از علم شده بود ما در مفهوم هم می‌گفتیم لا یعمل، اما در منطوق حرفی از علم نیست بلکه کُر و مفهوم می‌شود لا یكون کراً، لا یعمل را از کجای مفهوم به دست بیاوریم؟ یعنی به عبارة آخری یک وقت عنوان جامعی در مفهوم به دست می‌آوریم و می‌گوئیم این عنوان جامع دو مصداق دارد که یک مصداقش لا یكون کراً و یک مصداقش لا یعمل أنه کراً عیبی ندارد ولی ما چنین عنوان جامعی در مفهوم نداریم، یک عنوان در مفهوم داریم که لا یكون کراً.

اگر شما می‌گفتید مفهوم یک عنوان جامع و یک قضیه‌ی کلیه است این قضیه‌ی کلیه دو مصداق دارد یک مصداقش لا یكون کراً و یک مصداقش لا یعمل أنه کراً، ما می‌پذیرفتیم ولی حرف این است که ما یک قضیه‌ی کلیه در مفهوم به دست نمی‌آوریم، در مفهوم می‌گوئیم لا یكون کراً، ما لا یكون کراً ینجسه الملاقاة، پس باید چیزی باشد که به حسب الواقع کُر نباشد اما ما لا یعمل أنه کراً، این روایت تعرضی نسبت به آن ندارد، ما لا یعمل أنه کراً همان اصالة الطهارة و قاعده‌ی طهارت. قاعده‌ی طهارت می‌گوید چیزی که شما شک دارید پاک است یا نجس، پاک است.

دیروز هم این مثال را عرض کردم، اگر یک قطره خونی در حوضی ریخته شد و ما نمی‌دانیم این حوض قلیل است یا کثیر، اینجا قاعده‌ی طهارت جریان پیدا می‌کند، این مطلبی بود که دیروز عرض کردیم^[1].

در این مسئله تردید نکنید اگر کسی یقین دارد یک آبی نجس است و با آن وضو می‌گیرد نماز می‌خواند و بعد از آن فهمید اشتباه کرده و این آب پاک بوده، همه فقها می‌گویند این درست است.

اشکال مرحوم خوئی به کلام مرحوم نائینی

مرحوم آقای خوئی در مصباح نسبت به همین مطلب مرحوم نائینی دو تا اشکال دارند. یک اشکال این است که می‌فرمایند اینکه استاد بزرگوار ما مرحوم نائینی از این روایت إذا بلغ قدر کُر استفاده کردند که کُریت باید قبل از ملاقات باشد می‌فرمایند ما این را قبول نداریم، آنچه معتبر است باید حین الملاقات آب کُر باشد، بعد یک توهمی را دفع می‌کنند و می‌فرمایند در آنجایی که یک آب قلیل نجس می‌شود بعد به مقداری که این آب قلیل، آب کُر شود فرض کنید از جهت وزنی باید چند کیلو آب به این اضافه کنیم تا مقدارش تتمیم شود و آب کُر شود، اینجا آقایان فرمودند این تتمیم در تطهیر آن آب قلیل کفایت نمی‌کند ولو اینکه شما الآن چند کیلو دیگر آب اضافه کردید به این آب قلیل نجس، الآن به اندازه‌ی کُر هست ولی می‌گویند این کافی نیست، مرحوم آقای خوئی می‌گویند کسی نباید این فرع را که تتمیم موجب تطهیر این آبی که قبلاً قلیل بوده و با تتمیم کُر شده، موجب تطهیرش نمی‌شود این را دلیل نگیرد بر اینکه پس باید کُریت سابق بر ملاقات باشد، بعد می‌فرمایند بل لعدم کونه کراً حین الملاقات، می‌گوئیم چرا این تتمیم به درد تطهیر نمی‌خورد می‌گویند حین الملاقات این آب کُر نبوده و باید آب حین الملاقات کُر باشد.

این روایت إذا بلغ قدر کرّ لم ینجّسه شیء می‌فرمایند از این استفاده نمی‌شود که حتماً باید کریت سابق باشد، ما از روایت استفاده می‌کنیم که حین الملاقات آب باید کُر باشد، برای این می‌گویند اینکه مرحوم نائینی گفت از استصحاب عدم ملاقات حین الکرية استفاده نمی‌کنیم که کُریت سابق بر ملاقات است می‌فرمایند اصلاً از روایت سبق و سابقیت استفاده نمی‌شود فقط مقارنت استفاده می‌شود یعنی حین الملاقات باید این آب کُر باشد.

می‌فرمایند نتیجه حرف ما این می‌شود؛ اگر زمان تتمیم و ملاقات یکی شد، یعنی یک آب قلیلی داریم و آمدم اینقدر آب را به این اضافه کردیم که آن لحظه‌ی آخر که آب کُر شد همان موقع ملاقات حاصل شد، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند اینجا باید این آب پاک باشد، باید حکم به طهارت کنیم طبق کلام مرحوم نائینی چون کریت قبل از ملاقات نیست، اینجا این آب نجس است ولی می‌فرمایند چون زمان تتمیم و زمان ملاقات اتحاد پیدا کرده اینجا باید حکم به طهارت کنیم.

حالا این مطلبی است که هم گفتیم که دلیلی نداریم که کریت باید قبل الملاقات باشد اما نکته‌ی بهتری که ایشان بیان می‌کنند نکته‌ی دوم است که این نکته مسئله را خیلی واضح‌تر می‌کند. مرحوم آقای خوئی به نائینی می‌گویند که ما دو تا عنوان داریم یکی عنوان عدم الانفعال داریم و یکی عنوان طهارت داریم، اگر از شما نائینی بپذیریم که کریت باید قبل الملاقات باشد این در موضوع عدم الانفعال است یعنی اگر ما بخواهیم بگوئیم یک مائی منفعل نمی‌شود باید بگوئیم باید قبل الملاقات کُر باشد، اما برای طهارت چنین چیزی وجود ندارد، برای اینکه ما بگوئیم یک آبی طاهر است دلیل نداریم بگوئیم ماء طاهر هو الماء الذی یکون کُرّاً سابقاً، مسئله‌ی کریت و ملاقات موضوع عدم الانفعال که این ماء متنجس نمی‌شود و انفعال پذیر نیست اما موضوع برای طهارت نیست، طهارت متوقف بر کریت نیست، متوقف بر ملاقات نیست، شما یک آب قلیلی اگر داشته باشید نه کُر باشد و نه ملاقات با نجس داشته باشد، اینجا می‌توانید بگوئید این آب طاهر است در حالی که نه کریت در آن وجود دارد و نه ملاقات. این مطلب دوم ایشان مسئله را خیلی روشن‌تر می‌کند، در اینکه در این مجهول التاریخ این استصحاب عدم ملاقات إلى حین الکرية که مرحوم نائینی گفت این استصحاب به درد ما نمی‌خورد و باید اینجا هم حکم به نجاست کنیم نه، اینجا قاعده‌ی طهارت در همین مجهول التاریخ جاری می‌شود، مرحوم آقای خوئی هم اصرار دارند بر اینکه اینجا طهارت جاری می‌شود. این صورت مجهول التاریخ با این فرمایش ایشان. آنچه که شما نیاز دارید اثبات طهارت این است، برای اثبات طهارت سبق کریت بر ملاقات لازم نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ یک روزی خیلی برف شدید آمده بود، یک آقای نمی‌توانست برود وضو بگیرد، گفت خدایا این همه عمر با وضو نماز خواندم یک روز هم بدون وضو نماز بخوانم، بعد هم که مُرد گفتند تنها نمازت همین قبول بوده! اینها همه‌اش دروغ است، کما اینکه یک روزی تلویزیون را قبل از اذان صبح دیدم، یک آقای داشت صحبت می‌کرد راجع به نماز، که البته بعداً تماس گرفتم و گفتم اینها دروغ است و نگذارید! گفت امام(رضوان الله تعالی علیه) را وقتی از قم گرفتند و به تهران بردند موقع نماز صبح بوده، به مأمورین فرمودند که نگویند برای نماز، گفتند ما اجازه نداریم، فرمودند شما یک لحظه بایستید من نماز بخوانم، گفتند نمی‌شود، خلاصه مطلب آن روز امام بدون وضو، پشت به قبله نماز صبحش را خواند، این چه حرفی است؟ خیلی ناراحت شدم، فوقش این است که نگذاشتند، گفت وضو نداشت، از قم به تهران که می‌رفته پشت به تهران می‌شود و بدون وضو نماز واجب را خواند! بعد هم می‌گوئیم این شاید بهترین نمازش هم بوده در عمرش، اینها درست نیست.